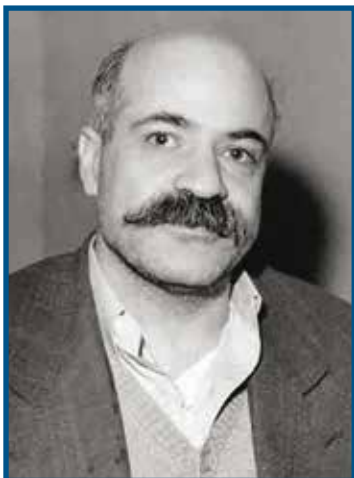


نگاهی دوباره و متفاوت به تهمت قتل محمد مسعود توسط خسرو روزبه

علی پورصفر (کامران)



غافلان همسازند
تنها توفان
کودکان ناهمگون می‌زاید
همساز، سایه‌سازانند
محتاط
در مرزهای آفتاب
در هیئت زندگان
مردگانند
وینان دل به دریا افکنانند
به پای دارنده آتش‌ها
که تباهی از درگاه بلند خاطره‌شان
شرمسار و سرافکننده می‌گذرد.

ابیات فوق بخشی از شعر موسوم به «خطابه تدفین» از احمد شاملوست که در ستایش خسرو روزبه سروده بود. او در سال‌های دهه ۶۰ و به دنبال حوادثی که مشهور است، اتحاد این شعر به خسرو روزبه را بی‌مورد دانست و آن را از نام و خاطره او بازپس گرفت زیرا برایش مسجل شده بود که خسرو روزبه قاتلی بی‌رحم و فاقد مرام انسانی در سیاست و عاری از صفاتی بود که شعر او به روزبه نسبت می‌داد. در این میان عنصری که بیشترین تأثیر را در تغییر نگاه شاملو نسبت به روزبه داشته، اعترافات آنجانی - چنانکه افتد و دانی - رهبران حزب توده ایران در جریان بازجویی‌ها و محاکمات‌شان در سال ۱۳۶۲ به نقش روزبه در ترور محمد مسعود بوده است. اینکه چرا رهبران حزب، ۳۵ سال بعد از ترور محمد مسعود و بیست سال بعد از انتشار کتاب بی‌ارزش «کمونیسم در ایران» نوشته سرهنگ علی ژیان زیبایی (تهران، ۱۳۴۳) چنین اتهامی را تأیید کردند، محل مطالعه و گفتگوی این مقاله نیست. با این حال مراجعه

به مصاحبه سعید حجاریان از مدیران اطلاعات و امنیت نخست‌وزیری در آن وقت با نشریه «اندیشه پویا» - مورخ تیر و مرداد ۱۳۹۱ - و بخشی از خاطرات هاشمی رفسنجانی درباره روز ۱۷ بهمن ۱۳۶۱ برای دریافت روشن‌تری از پیامدهای آن تحول معکوس و مظالمی که نصیب ایران و انقلاب ایران کرد بی‌فایده نخواهد بود.

تقابل نیروهای ملی و غیر ملی و بخشی از بنیادگرایان مذهبی همه ادیان در ایران و نیز بنیادگرایان قومی با جنبش کارگری و سوسیالیستی ایران و نمایندگان آنها، به‌ویژه از فردای کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ همواره حاوی روندهای پیش‌رونده و غلیظ ضد سیاسی و ضد اجتماعی و به‌دور از مصالح و منافع کوتاه‌مدت و درازمدت توده‌های مردم و مشحون از تهمت‌ها و افتراهای عجیب و غریب بوده است. تا این تاریخ، هرچه از عمر این شیوه تقابل می‌گذرد، کمیات و کیفیات زشت و زننده آن افزایش یافته و به سطوحی رسیده است که بسیاری از پیروان همان نیروها علاوه بر اینکه داوطلبانه پذیرای تهمت‌ها و افتراهای مذکور هستند، خود نیز همچون عامل فشار می‌کوشند تا هرچه را که آموزگاران‌شان، کم‌گذاشته‌اند، به نحوی پلیدتر از آنان جبران کنند.

تقابل نیروهای ملی و غیر ملی و بخشی از بنیادگرایان مذهبی همه ادیان در ایران و نیز بنیادگرایان قومی با جنبش کارگری و سوسیالیستی ایران و نمایندگان آنها، به‌ویژه از فردای کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ همواره حاوی روندهای پیش‌رونده و غلیظ ضد سیاسی و ضد اجتماعی و مشحون از تهمت‌ها و افتراهای عجیب و غریب بوده است.

رفتار دولت‌ها و نیروهای ضدملی علیه جنبش کارگری و سوسیالیستی ایران و نمایندگان‌شان تقریباً هیچگاه مورد اعتراض نیروهای ملی قرار نمی‌گرفت و از جانب همانان تقبیح و افشاء نشد و پیامد آن نیز بی‌اعتنائی بسیاری از طرفداران آن نیروها و حتی گهگاه سکوت رضایتمندان‌شان در برابر آن تبهکاری‌ها و سرگذشت و سرنوشت تلخ و غمبار بسیاری از انسان‌های شریف و میهن‌دوست انقلابی است که در شهرها و روستاها و در زندان‌ها به اشکال گوناگون شکنجه شدند و به قتل رسیدند. چه بسیار بودند و هستند از این مدافعان و پیروان دولت‌ها و نیروهای ضد ملی - و گهگاه حتی نیروهای ملی - که پس از وقوف به اعمال دستگاه‌های سرکوب و شکنجه دولت - به‌ویژه دولت پهلوی - علیه انقلابیون، با خون‌سردی شانه‌های خود را بالا می‌انداختند و اظهار می‌داشتند: حق‌شان بود، سزای مزدوری برای بیگانگان همین است.

تهمت‌ها و افتراها علیه جنبش کارگری و سوسیالیستی و نمایندگان‌شان به‌ویژه علیه حزب

توده ایران اندازه‌های غیرقابل تصویری داشت و در همه سطوح فردی و جمعی، سیاسی و اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی، ملی و بین‌المللی، خانوادگی و اخلاقی تکرار می‌شد. از جمله تهمت‌ها و افتراهایی که سخت محل پذیرش و خشنودی مخالفان حزب توده ایران و دشمنان جنبش کارگری بوده و به دست آنان دائماً بر شاخ و برگ آنها افزوده می‌شد و هنوز می‌شود، همانا اتهام قتل مخالفان و منتقدان حزب به دست اعضای سازمان نظامی حزب بوده است. یکی از بدترین تهمت‌ها از این‌گونه، انتساب ترور محمد مسعود، روزنامه‌نگار معروف به خسرو روزبه و ابوالحسن عباسی دوست همشهری و هم مسلک اوست. محمد مسعود در ساعت ۹ شب روز ۲۲ بهمن ۱۳۲۶ و هنگام خروج از چاپخانه ابوالحسن عمیدی نوری، صاحب امتیاز و مدیر روزنامه «داد» و محل چاپ و انتشار روزنامه «مرد امروز» به دست مرد یا مردان ناشناسی به قتل رسید. به نوشته مصطفی لنگرانی، افکار عمومی از همان شب، قتل مسعود را به حساب شاه نوشت. وضوح این دخالت چنان بود که به‌شناسائی سریع قاتلان و انتشار نام و شغل

برخی نمایندگان مجلس نظیر
حائری‌زاده ضمن نطقی در مجلس
خطاب به دولت نسبت به قتل دو
گروه‌بان ارتشی که از قرار معلوم قاتلان
محمد مسعود بودند، اعتراض کردند.

نظامی قاتلان مسعود در همان روزها منتهی شد
و برخی نمایندگان مجلس نظیر حائری‌زاده ضمن
نطقی در مجلس خطاب به دولت نسبت به قتل
دو گروه‌بان ارتشی که از قرار معلوم قاتلان محمد
مسعود بودند، اعتراض کردند.

چند روزی بعد از این ترور، شیخ حسین لنگرانی و برادرانش احمد و حسام و مرتضی و مصطفی که همگی از فعالان حزب توده ایران بودند به اتهام شرکت در ترور محمد مسعود بازداشت شدند و تحت بازجویی قرار گرفتند. مکالمه مصطفی لنگرانی با این بازجویان بسیار خواندنی و آموزنده است:

مرا خواستند به بازپرسی، آصفی رئیس اداره آگاهی نشسته بود و سرتیپ‌زاده رئیس اداره کارآگاهی؛ گفتم، قضیه چیست؟ خوب به من بگو چه می‌خواهی از من بپرسی؟ گفتم، مسئله قتل محمد مسعود است که دادستان مدعی است شما اخوان با استفاده از آشنایی عمیق که با محمد مسعود داشتید تصمیم به قتلش گرفتید تا به حساب دیگران بگذارید. گفتم قلمت را بردار... خودت را چرا گول می‌زنی؟ تو که می‌دانی کی کشته؟ من هم که می‌دانم. گفتم، من به این احمق‌ها گفتم عوضی آمدید. گذشت... مهدی پیراسته دادستان تهران آمد به دیدن من، وارد اطاق شد، بیرونش کردم... گفتم برو بیرون مرد حسابی. شاه گرفته کشته یقه من و برادرهایم را گرفتید؟ گفتم، من دنبال قتل مسعود آمدم تا در خانه شما. گفتم، برو در کارت...

احمد دهقان را بیپرس. چرا سراغ من آمدی. برو سراغ میرزا یونس خانه زرنندی... (تاریخ شفاهی دانشگاه هاروارد، مصاحبه با مصطفی لنکرانی، ۱۳۶۴/۱۹۸۵، بدون صفحه شمار)

تا این روزها هنوز مقامات رسمی دولتی و مأموران تحقیق و بازجوئی، صحبتی از دخالت خسرو روزه و ابوالحسن عباسی در قتل مسعود ندارند و این رفتار علیرغم تأکیدات مضحکی بود که روزنامه «آتش» به قلم شمس قنات آبادی از روز ۲۳ بهمن ۱۳۲۶ بردخالت روزه در قتل محمد مسعود داشته است. در این باره بیشتر خواهیم گفت.

انتشار خبر قتل محمد مسعود، تعجب خاصی به همراه نداشت زیرا به تقریب جامعه منتظر چنین حادثه‌ای بود و افکار عمومی تردیدی در این باره نداشت که قتل او به دستور و بنا به خواسته شاه و خواهرش اشرف پهلوی صورت گرفته است. کیفیت حادثه چنان وضوحی داشت که حتی نام ضارب اصلی نیز فاش شده بود. به نوشته ابوالحسن عمیدی نوری در خاطراتش: ... ساعت ۱۱ شب از چاپخانه به من تلفن کردند که محمد مسعود همچه که از چاپخانه بیرون می‌آمد ترور شد. بعد که رسیدگی شد معلوم گردید در آن یک ساعت اصلاً خیابان مربوطه را خلوت کرده بودند و از مأموران انتظامی هم کسی نبود تا توطئه به نحو احسن انجام یابد و گفته شد مقاله شدیدی علیه و الاحضرت اشرف و پالتوی پوست او تهیه کرده بود که موضوع به اطلاع مقامات لازمه رسید و توطئه قتل او از طرف ستاد ارتش به وسیله گروهبان معینی انجام شد و شخص رزم‌آرا دستوردهنده آن بود... دستگاه از وجود پیراسته که او را قبلاً دادستان تهران نموده بودند استفاده بر لوث شدن آن پرونده کرد و اساس ترقی او که بعدها دکتر پیراسته شد بر سر همین پرونده محمد مسعود شد که با اشرف و سپس با شاه ارتباط یافت. آن روز شتر را در خانه حزب توده خوابانند. حتی برادران لنکرانی را متهم نمودند ولی عاقبت پرونده بدون تعیین قاتل بسته شد... (یادداشت‌های یک روزنامه نگار، ج ۲، ص ۲۸۱-۲۸۲).

در جریان پلنوم چهارم کمیته مرکزی حزب توده (۵ تا ۲۶ تیرماه ۱۳۳۶) فریدون کشاورز و همفکرانش ضمن اعتراضات خود علیه کیانوری او را به دخالت در ترور محمد مسعود متهم کرد و همان‌گونه که خود کیانوری می‌گوید این جنجال تا هنگام انتشار بازجوئی‌ها و دفاعیات خسرو روزه ادامه یافت.

برخی گزارش‌های مخالفان حزب توده و اتحاد شوروی از ماجرای ترور مسعود، حتی از زشتی و زندگی تقابل دشمنان طبقاتی جنبش کارگری و سوسیالیستی ایران نیز نازل‌تر و مضحک‌تر بود. انور خامه‌ای در یکی از نوشته‌هایش مدعی شده است که گویا محمد مسعود مقاله‌ای علیه اتحاد شوروی نوشته بود و می‌خواست که فردای آن شبی که ترور شد در روزنامه

«مرد امروز» منتشر کند و شوروی‌ها به این علت او را کشتند. او در ادامه بی توجه به آنچه که در سطور پیشین نوشته است، احتمال می‌دهد که شاید رزم‌آرا مرتکب این ترور شده باشد.

در سال ۱۳۸۲ و بیست سال بعد از انتشار «اعترافات» رهبران حزب توده درباره ترور محمد مسعود به دست خسرو روزبه، کتاب خاطرات دکتر عباس منظرپور منتشر شد که حاوی گزارش ویژه‌ای از چگونگی آشنائی او با یکی از اعضای تیم ترور محمد مسعود است. دکتر منظرپور، افسر دندانپزشک و وظیفه در سال ۱۳۳۳ مأمور خدمت در پادگان لشکر خراسان شد و در آن پادگان بنا به خصوصیات هر دوستدار مردم، مناسبات سازنده و سالمی با برخی اجزای ساده پادگان نظیر آشپز و کمک آشپز بهداری پادگان که چند ماهی پس از کودتای ۲۸ مرداد از پادگان خاش به پادگان مشهد منتقل شده بود برقرار نمود. پس از چندماه، شبی که آشپز در مهمانی شبانه حضور نداشت، کمک آشپز که بیش از دفعات قبل دمی به خمر زده بود به او گفت: نزدیک به ده سال است رازی را در سینه حفظ کرده‌ام که مثل خوره از درون مرا نابود می‌کند. دنبال کسی می‌گشتم که با فاش کردن این راز کمی از بار سنگین وجدان خود بکاهم. سه نفر پرسنل دژبان لشکرگارد بودیم که مأمور قتل محمد مسعود مدیر روزنامه «مرد امروز» شدیم. یک نفر راننده بود و ما دو نفر تیرانداز. به زودی فهمیدیم که این دستور از طرف اشرف پهلوی داده شده است. چندین بار به اداره روزنامه در خیابان فردوسی رفت و آمد کردیم و تمام نقاط و ساعات ورود و خروج او را با دقت شناسائی کردیم. یک بار ما را نزد اشرف بردند که خیلی ما را تشویق کرد و به هر کدام از ما مبلغ نسبتاً قابل توجهی پول داد. یک بار هم اشرف خود با ما آمد و راهنمایی‌هایی هم کرد. تا روزی که مأموریت خود را انجام دادیم. من خود اصلاً تیراندازی نکردم و فقط همکار من این کار را انجام داد. پس از پایان مأموریت ما سه نفر را در یک محل مخفی نگه داشتند. به زودی فهمیدم که آن دو نفر را سر به نیست کرده‌اند (خوانندگان عزیز به خاطر بیاورند اعتراض حائری‌زاده نماینده مجلس را به دولت از بابت قتل دو گروه‌بان ارتش در ارتباط با ترور محمد مسعود که در سطور پیشین نقل شده است). من همسر و یک دختر داشتم. شب و روز گریه می‌کردم و به هر کس که نزد من می‌آمد التماس می‌کردم از کشتن من صرف نظر کنند... بالاخره مثل اینکه التماس‌های من اثر کرد و پس از حدود ۶ ماه مرا به عنوان آشپز به پادگان خاش فرستادند و البته به من تفهیم کردند که اگر زبان باز کنم هم خود و هم همسر و فرزندم نابود خواهیم شد. باری نزدیک به هفت سال در خاش بودم بی آنکه از همسر و فرزندم خبری داشته باشم... وقتی دستگاه مطمئن شد که از من صدائی در نمی‌آید مرا به مشهد فرستادند و اکنون مدت کمی است که این جا به کمک آشپزی مشغولم... (در کوجه و

خیابان، ص ۲۲۷-۲۲۸).

نکته جالب توجهی که در این خاطره دیده می‌شود، تشابه برخی مسائل اساسی با مسائل اساسی گزارش‌های دیگر است. نظیر مشابهت سرگذشت دوتن از قاتلان مسعود که در دو گزارش کاملاً بی‌خبر از یکدیگر منعکس شده است. اولین آن گزارش مصطفی لنگرانی است درباره اعتراض حائری زاده به کشتن دو گروه‌بان ارتشی و دومین آن نیز گزارش کمک آشپز بهداری پادگان مشهد از قتل دو عضو دیگر تیم ترور مسعود.

از قرار معلوم نخستین کسی که از فردای قتل محمد مسعود به دخالت خسرو روزبه در ترور او اشاره کرد، شمس‌الدین قنات آبادی در روزنامه «آتش» بود. او در شماره ۳۵۸ روزنامه «آتش» مورخ ۲۳ بهمن ۱۳۲۶ نوشت که روزبه در شب ترور با قیافه مبدل و ناشناس در حوالی چاپخانه دیده شده بود و در شماره‌های بعد با صراحت از دخالت او در ترور محمد مسعود نوشت زیرا که مسعود اسنادی دایر بر همکاری روزبه با بعضی مقامات به دست آورده و قصد انتشار آن را داشته است. به همین سبب نیز روزبه او را به قتل رسانید.

اینکه چرا روزنامه آتش، خسرو روزبه، و نه کس دیگری، را متهم به ترور محمد مسعود می‌کند، بیش از هر چیز انعکاس نفرت نیروهای ارتجاعی و ضد ملی از نقش روزبه در قیام افسران خراسان و تقویت نظامی حکومت فرقه دموکرات آذربایجان و شهرتی است که از بابت مبارزه مخفی علیه حکومت به‌دست آورده بود.

اینکه چرا روزنامه آتش، خسرو روزبه - و نه کس دیگری - را متهم به ترور محمد مسعود می‌کند، بیشتر از هر چیز دیگری انعکاس نفرت نیروهای ارتجاعی و ضد ملی از نقش روزبه در قیام افسران خراسان و تقویت نظامی حکومت فرقه دموکرات آذربایجان و شهرتی است که از بابت مبارزه مخفی علیه حکومت به‌دست آورده بود. می‌دانیم که روزبه پس از شکست قیام افسران خراسان در تابستان ۱۳۲۴ و آشکار شدن نقش او در آن قیام، تحت تعقیب دادستانی ارتش قرار گرفت و مخفی شد. او در فروردین ۱۳۲۶ به دست مأموران افتاد و به زندان قصر منتقل شد اما پس از مدتی کوتاه به کمک رفقاییش از زندان گریخت. روزبه در این سال‌ها به چهره‌ای سرشناس در مبارزات مخفیانه علیه دولت حاکم تبدیل شده بود و محافل ارتجاعی می‌کوشیدند تا او را موضوع درجه اول بسیاری از پرونده‌سازی‌ها و خیال‌پردازی‌های ضد ملی و ضد انقلابی قرار دهند. روزنامه آتش که خود از اجزای همان محافل ارتجاعی ضد ملی بود، به همین انگیزه و بی‌هیچ سند و دلیلی، ترور محمد مسعود را به خسرو روزبه انتساب داده بود.

این فرضیه پس از بازداشت مجدد روزبه در روز ۲۱ فروردین ۱۳۲۷ بار دیگر توسط قنات آبادی در روزنامه «آتش» تکرار شد و هشدار داد که ممکن است برخی عناصر مؤثر، خسرو روزبه را قبل از دادرسی از بین ببرند (آتش، ش ۴۰۰، یکشنبه ۲۲ فروردین ۱۳۲۷، ص ۱ و ۴. خواندنی‌ها، س ۸، ش ۶۶، سه شنبه ۳۱ فروردین ۱۳۲۷، ص ۱۰).

این تهمت چنان بی‌اساس بود که هیچیک از طرفداران مسعود در جلسه بزرگداشت یاد و خاطره او کمترین اشاره‌ای به چنین احتمالی نکردند (نک: آتش، ش ۴۲۷، چهارشنبه ۲۲ اردیبهشت ۱۳۲۷، ص ۴) در این اثنا تحولاتی در اداره آگاهی تهران پیش آمد که بدگمانی جامعه و افکار عمومی را نسبت به نقش دربار و ارتش و دولت در ترور محمد مسعود تشدید می‌کرد و به همین جهت کوشش‌هایی برای تردید در عقاید جامعه و افکار عمومی ضروری شده بود و روزنامه «آتش» که تا پیروزی کودتای ۲۸ مرداد دشمن همه روندهای ترقی‌خواهی و ترقی‌خواهان ملی بود، با انتساب آن ترور به خسرو روزبه، تردیدهایی را به جریان انداخت تا سایه خطر را از سر قاتلان واقعی محمد مسعود دور کند.

در اردیبهشت ۱۳۲۷ مسئولان رسیدگی به پرونده قتل محمد مسعود و مدیران اداره آگاهی تهران به نام‌های سرهنگ آصفی رئیس اداره آگاهی و سیاسی رئیس شعبه اول این اداره و کیانی کارآگاه مسئول پرونده به دستور مقامات بالاتر، منتظر خدمت شدند و پرونده قتل محمد مسعود به کسان دیگری محول شد (آتش، ش ۴۲۶، سه شنبه ۲۱ اردیبهشت ۱۳۲۷، ص ۲ و ش ۴۲۸، پنجشنبه ۲۳ اردیبهشت ۱۳۲۷، ص ۱ و ۴) می‌دانیم که آصفی در جریان گفتگو با مصطفی لنگرانی با صراحت فرضیه او را درباره قتل مسعود تأیید کرده و اظهار داشته بود که: من به این احمق‌ها گفتم عوضی آمدید.

این تحولات ناگهانی و غیرطبیعی در اداره آگاهی تهران بیش از پیش موجب بدگمانی افکار عمومی نسبت به جریان بررسی پرونده ترور محمد مسعود شد و همه کوشش‌هایی را که برای انتساب این ترور به روزبه صورت گرفته بود، نقش بر آب کرد. اخراج اینان از اداره آگاهی، آشکارا کوششی برای صیانت و محافظت از قاتلان محمد مسعود بود زیرا که اداره آگاهی تهران تقریباً به حقیقت ماجرا دست یافته بود و اگر فشاری بر مسئولان پرونده قتل مسعود وارد نمی‌شد، امکان اینکه نام و نشان آمران و عاملان قتل مسعود به صورت رسمی در جامعه منتشر شود، هر دم افزایش می‌یافت.

از سال ۱۳۲۶ تا بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ دیگر هیچ شخص معتبر و نشریه سرشناسی به هنگامی که صحبت از مسعود و ترور او به میان می‌آمد، کمترین اشاره‌ای به مزخرفات

روزنامه «آتش» نکرد و حتی همین نشریه نیز پس از چند شماره در بهمن ۱۳۲۶ و فروردین ۱۳۲۷ دیگر سخنی از دخالت روزبه در ترور مسعود نگفت.

چندی بعد و در روز ۲۱ فروردین ۱۳۲۷ خسرو روزبه و دوتن از رفقاییش به نام‌های مهندس شریفی و مهندس رستگار که هر دو از افسران سابق و اعضای سازمان نظامی بودند، در باغ امیر حکمت واقع در دزاشیب تجربیش بازداشت شدند و بار دیگر روزنامه «آتش» اتهام سابق خود را تکرار کرد، اما این تکرار دوامی نداشت و نیز تأثیری. از این پس تا صدور احکام دادگاه‌های بدوی و تجدید نظر علیه روزبه در اردیبهشت و خرداد ۱۳۲۷، این نشریه کم‌ترین اشاره‌ای به اتهامات سابق نکرد و از این مهم‌تر سکوت ادعای نامه و کیفرخواست دادستانی ارتش درباره دخالت روزبه در قتل محمد مسعود است. آیا دادستان ارتش، توده‌ای و از رفقای روزبه بود؟ و آیا کل اعضای دادگاه نظامی توده‌ای بودند و به همین سبب نیز اعتنایی به اتهامات روزنامه آتش و قنات آبادی علیه روزبه نکردند؟ آیا دادگاه نظامی چنان استقلالی داشت که حاضر نشد اتهامات ناموثق را بپذیرد؟ خیر، دلایل بی‌اعتنایی دادستانی ارتش به اتهامات منسوب به روزبه، جز این‌ها بود. درباره دولت و ارتش نمی‌خواستند که دو ماه پس از ترور مسعود بار دیگر صداهای مخالف درباره و اشرف پهلوی در تهران و شهرهای دیگر بلند شود و اتهاماتی که متوجه آنان بود، دوباره به میان آید. فاصله اندک میان آن ترور و بازداشت خسرو روزبه چنان پرده ساتری نبود که بتواند، جریان آن حادثه را در ذهن و زبان مردم تغییر دهد و به همین سبب نیز طرح مجدد پرونده قتل محمد مسعود، بار دیگر چشم‌ها و انگشت‌ها را متوجه درباره و به‌ویژه شاه و اشرف می‌کرد. بنا بر این، دادستانی ارتش که گماشته شخص شاه بود از یک حربه مؤثر برای مقابله با حزب توده ایران و تضعیف هر چه بیشتر آن منصرف شد و روزبه را علیرغم درخواست دادستان که خواهان اعدام او شده بود، تنها برای اتهامات دیگری به ۱۵ سال زندان محکوم کرد.

خسرو روزبه پس از ۳۰ ماه حبس در روز ۲۴ آذر ۱۳۲۹ به همراه چند نفر دیگر از رهبران زندانی حزب توده از زندان گریخت و سرانجام پس از بارها فرار و گریز از دست مأموران فرمانداری نظامی تهران با خیانت علی متقی که روزبه را برای حفظ خود به فرمانداری نظامی تهران فروخت، در روز ۱۵ مرداد ۱۳۳۶ دستگیر شد و دادگاه‌های بدوی و تجدید نظر او را محکوم به مرگ کردند و این حکم در ساعت ۶ صبح روز یکشنبه ۲۱ اردیبهشت ۱۳۳۷ به اجراء درآمد. جامعه ایران از آنچه که در دادگاه‌های نظامی اول و دوم روزبه گذشت، اطلاعی ندارد اما سرلشکر آزموده دادستان ارتش در همان روز اعدام روزبه، اعلامیه شماره ۱۱۰ دادستانی

ارتش را در این باره منتشر کرد و خبر از اعدام روزبه داد. در این اعلامیه چنین می خوانیم:

غیر نظامی خسرو فرزند حسین شهرت روزبه که به این اتهامات

۱. فرار از زندان قصر در تاریخ ۲۴/۹/۱۳۲۹... در حین اجرای رأی محکومیت.

۲. عضویت و اداره کردن دسته و جمعیت هائی با مرام و رویه اشتراکی و ضدیت با سلطنت مشروطه.

۳. عضویت در سازمان نظامی حزب منحل توده، متشکل کردن نظامیان در آن سازمان و فراهم کردن موجبات تجهیز و تسلیح مردم غیر نظامی به منظور مقابله با قوای انتظامی.

۴. جاسوسی با تصدی شعبه اطلاعات کل حزب منحل توده و جمع آوری اطلاعات از سازمان های دولتی و قانونی کشور و تسلیم آنها به مقامات و اشخاصی که فاقد صلاحیت اطلاع بر آنها بودند.

۵. شرکت و دخالت در قتل چند نفر به اسامی حسام لنکرانی و داریوش غفاری و محسن صالحی و پرویز نوائی و فاطری.

۶. ترمرد و مقاومت در برابر مأموران دولتی و تیراندازی به قصد قتل آنها به هنگام مواجه در تاریخ ۱۵/۵/۱۳۳۶.

۷. اخفاء مقصرین و متهمین به جنایت و فراری دادن آنها از تعقیب و کيفر.

۸. توطئه و سوء قصد به منظور بر هم زدن اساس حکومت، تحت تعقیب قرار

گرفته بود، به موجب احکام صادره از دادگاه های بدوی و تجدیدنظر محکوم به اعدام گردید و رأی صادره ساعت ۶ امروز یکشنبه ۲۱ اردیبهشت اجرا و تیرباران شد (روزنامه فرمان، ش ۲۰۵۱، دوشنبه ۲۲ اردیبهشت ۱۳۳۷، ص ۱ و ۶).



چنانکه می بینیم، بند ۵ این اعلامیه بدون کاربردادات تمیز جزء از کل، اسامی همه کسانی را که به زعم دادگاه توسط خسرو روزبه کشته شده بودند، بدون تقلیل بر شمرده است اما هیچ اشاره ای به دخالت روزبه و یا حزب توده در ترور محمد مسعود ندارد و این یعنی که دادگاه هیچ اطلاعی از نقش او در ترور محمد مسعود نداشته و سندی نیز در این باره به دست نیآورده بود و یا اینکه هنوز به صلاح دربار نبود که آن داستان دوباره به

مذاکره کشیده شود. پس چگونه است که ۶ سال بعد از اعدام خسرو روزبه، بازجوی جنایتکار و خونخوار او، یعنی سرهنگ علی ژیان زیبایی، با کلیشه کردن چند صفحه از اعترافات خسرو روزبه درباره ترور محمد مسعود در کتاب مسخره و بی ارزش «کمونیسم در ایران»، اثبات می‌کند که قاتل محمد مسعود کسی جز روزبه نبوده است. چنین امری فقط در سه حالت ممکن است. یا اینکه روزبه پس از اعدام از گور برخاسته و به قتل مسعود اعتراف کرده و اوراق اعتراف را به پرونده خود افزوده است. یا اینکه دادستانی ارتش همه «اعترافات» روزبه را در دست نداشته و یا اینکه جاعلی ماهر و متبحر در جعل خطوط - یا از فرمانداری نظامی سابق و یا از ساواک - آن چند صفحه را با تقلید از خط روزبه نوشته و آن صفحات جدید توسط سرهنگ زیبایی به «اعترافات» روزبه الصاق شده است.

از هنگام انتشار شکنجه‌نامه سرهنگ زیبایی تا اعترافات رهبران حزب توده و از سال ۱۳۶۲ تا امروز، هیچ محقق و پژوهشگر تاریخ و سیاست متذکر این تناقض نشده که چرا در کیفرخواست دادستانی ارتش و حکم اعدام روزبه هیچ اشاره‌ای به نقش روزبه در ترور محمد مسعود نشده؟ اما در اعترافات که ۶ سال بعد از اعدام او در کتاب کمونیسم در ایران کلیشه شده، روزبه خود را قاتل مسعود می‌نامد.

نکته تأسف‌بارتر اینکه علیرغم اصول قانونی ممنوعیت کاربرد شکنجه علیه متهمان و محکومیت هرگونه استناد به اقرار ناشی از شکنجه و قوانین مجازات شکنجه‌گران و الغای کلیه احکام مستند به اقرار شکنجه، هیچیک از مراجعان به آن سند جنایت یعنی کتاب «سیر کمونیسم در ایران» کم‌ترین هشدار درباره ماهیت ضد بشری چگونگی جمع‌آوری این گونه اعترافات و اقرار ندادند و چنان با احترام بدان می‌نگرند که گوئی مائده‌ای است که برای اعلام بیگانگی از جنبش کارگری و سوسیالیستی ایران و نمایندگان و ابراز خصومت علیه آنها به دست‌شان رسیده است. همین امروز نیز انبوهی از مردم علاقمند به سیاست و بسیاری از اعضا و هواداران سابق حزب توده ایران که امروز در زمره منتقدان و مخالفان حزب و یا خارج از صفوف آن قرار دارند و حتی برخی اعضا و هواداران کنونی آن با اعتماد به همین شکنجه‌نامه و اقرار ناشی از شکنجه، پذیرفته‌اند که قاتل محمد مسعود و برخی دیگر که نام‌شان در کیفرخواست دادستانی ارتش آمده، خسرو روزبه و رفقای او بوده‌اند. با این تغافل چه باید کرد؟ آیا این تغافل بخشی از پیامد طرز به شدت ناسالم و زنده مقابله مخالفان جنبش کارگری و سوسیالیستی با این جنبش نیست؟ به قول حافظ:

جای آن است که خون موج زند در دل لعل / زین تغابن که خذف می‌شکند بازارش.